

## اعترافات یک بازجو

○ مقدمه و تعلیقات: محسن دانش

از اواخر دهه ۱۳۴۰ عملیات براندازی چریکی رو به فزونی نهاد؛ حمله مسلحانه به پاسگاهها، کلاترینها، بانکها و... و ایجاد جنگ شهری و ترور نظامیان و مقامات رژیم پهلوی، ترور مستشاران نظامی امریکایی و به طور کل ایجاد جو و فضایی ملتهب و ناآرام در دستور کار گروه‌های مبارز و مسلح قرار گرفت. تا آن زمان هر یک از نهادهای امنیتی و اطلاعاتی چون اداره دوم ارتش، ساواک، شهربانی و ژاندارمری جداگانه، مستقل از هم و به فراخور حال و توانایی و استعداد خود با اقدامات براندازانه، برخورد می‌کردند. در همین برخوردهای جداگانه مواردی نیز پیش می‌آمد که تعقیب و دستگیری سوژه‌ای در دستور کار دو تیم از دو نهاد امنیتی قرار می‌گرفت، و در این مسیر، گاه برخورد و اصطکاک نیز بین دو تیم رخ می‌داد. بسیاری از اسلحه‌کشیهای خیابانی که رژیم شاه از آنها به عنوان جنگ و گریزهای خیابانی میان چریکها و نیروهای امنیتی یاد می‌کرد، جنگ قدرتی میان نیروهای سرکوبگر و ضدبرانداز بود که گاه به خاطر کسب افتخار و پاداش، ساواک و شهربانی در گشودن آتش به روی یکدیگر تردید نمی‌کردند.

در آذر ۱۳۴۹، شورای امنیت کشور در پی بروز چنین مشکلاتی، درصدد رفع آن برآمد و برای اجتناب از برخورد تیمهای امنیتی - انتظامی در عملیات ضدبراندازی، هماهنگیهایی صورت داد. این هماهنگیها نیز مشکلاتی را دربرداشت و در پاره‌ای از موارد موجب نشت



نمایی از ساختمان دَوار کمیته مشترک ضد خرابکاری (موزه عبرت)

«ضداطلاعات»، «فنی و سانسور»، «کلاس عملیاتی»، «دستگاه دروغ سنج»، «شوک الکتریکی»، «آپولو» و... قرار گرفته بودند. این مأموران با شرکت در این کلاسها و دوره‌های آموزشی زیر نظر مدرسان ایرانی و اسرائیلی و نیز تجربه‌اندوزی، مهارت بسیاری در تعقیب و عملیات ضدیراندازی، بازجویی و شکنجه کسب می‌کردند. ایشان زندانیان و متهمان را تا سرحد مرگ شکنجه می‌کردند و از هیچ چیز و هیچ کس ابایی نداشتند؛ مأمورانی کاملاً سرسپرده و در خدمت رژیم شاهنشاهی.

آویزان کردن از سقف، دستبند قپانی، آویزان کردن صلیبی، شوک الکتریکی، آپولو، سوزاندن نقاط حساس بدن با فندک و شعله شمع، قفس هیتر دار، صندلی هیتر دار، باتوم برقی و از همه بالاتر شلاق با کابل برق را می‌توان از متداول‌ترین شکنجه‌های جلا دادن و مأموران شکنجه کمیته مشترک برشمرد.

مبارزینی چون امیر مراد نانکلی، حسین کرمانشاهی اصل، فاطمه امینی، محمد دزیانی، سیدعلی اندرزگو، مصطفی شعاعیان و... در درگیری با مأموران کمیته و یا در زیر شکنجه‌های آنان جان باختند و کسانی چون جواد منصوری (از ناحیه گوش)، احمد احمد (از ناحیه پا)، محمد مهرآئین (از ناحیه کمر)، حسن حسین زاده (از ناحیه اعصاب و روان)، عزت شاهی (از

اطلاعات و سوختن سوژه‌ها می‌شد. نظیر حادثه بهمن ۱۳۴۹ که به سبب همین نقطه ضعف در عملیات مقابله جویانه با چریکهای فدایی خلق در جنگلهای سیاهکل، ناهماهنگیها و برخوردهایی بین ساواک و ژاندارمری روی داد.

این وضعیت سبب شد تا در اواسط سال ۱۳۵۰ برای تداوم و هماهنگی در مبارزه علیه گروهها و جریانهای مخالف و نیز سرکوب سریع تر آنها، تشکیلات جدیدی به نام «کمیته مشترک ضدخرابکاری» یا «کمیته مبارزه با خرابکاری» با شرکت اداره دوم (امنیتی-اطلاعاتی) ارتش، شهربانی، ژاندارمری و اداره کل سوم (امنیت داخلی) ساواک تأسیس شود.

علی رغم تشکیل اسمی چنین کمیته هماهنگ کننده‌ای همچنان مشکلات و ناهماهنگی بین دواير امنیتی و تیمهای عملیاتی ادامه داشت. نظیر پیش‌دستی شهربانی در دستگیری علی اصغر بدیع زادگان<sup>۱</sup> و شکنجه شدید وی برای کسب اطلاعاتی که بعداً معلوم شد ساواک پیش‌تر به آنها دست یافته؛ به عبارتی آن اطلاعات سوخت شده بود. همچنین دو تیم از ساواک و شهربانی در سال ۱۳۵۰ بر سر دستگیری مجید احمدزاده از چریکهای فدایی خلق در خیابانهای تهران با هم درگیر شدند و به روی هم آتش گشودند. این اتفاقات و مشکلات اجرایی، مقامات امنیتی-اطلاعاتی کشور را بر آن داشت تا به سرعت کمیته مشترک ضدخرابکاری را عملاً فعال نمایند. برخوردها و ناهماهنگیهای بین تیمها به شخص شاه گزارش شد و او در اوایل بهمن ۱۳۵۰ رسماً فرمان تشکیل کمیته مشترک را صادر کرد. برای شروع، ساختمان زندان موقت شهربانی در مجاورت شهربانی کل کشور، واقع در مرکز شهر (باغ ملی) در نظر گرفته شد. اما مدتی بعد به ساختمان مستدیر (ساخت آلمانیها به سال ۱۳۱۶) واقع در میدان مشق (شمال غربی میدان توپخانه) منتقل شد.

اولین رئیس کمیته مشترک ضدخرابکاری، سپهبد جعفرقلی صدری (رئیس وقت شهربانی) و رئیس ستاد آن، پرویز ثابتی، از مقامات بلندپایه ساواک (معروف به مقام امنیتی) بود. سرتیپ رضا زندی پور دومین رئیس آن بود که توسط تیمی از سازمان مجاهدین خلق در ۲۶ اسفند ۱۳۵۳ ترور شد و جای خود را به سرتیپ علی اصغر ودیعی داد. سرتیپ جلال سجده‌ای نیز آخرین رئیس کمیته مشترک بود.

با راه‌اندازی کمیته، مبارزین و فعالان سیاسی پس از دستگیری ابتدا به کمیته مشترک منتقل می‌شدند تا هر چه سریع‌تر اطلاعات آنها با مهارت و قساوت بازجویان و شکنجه‌گران و با استفاده از ابزار و آلات مختلف شکنجه، تخلیه شود. اعتراف‌گیری و بازجویی از متهمان و دستگیرشدگان به عهده شکنجه‌گران و بازجویانی بود که از ساواک و ارتش (اداره دوم) و شهربانی به آنجا منتقل شده، تحت آموزشهای مختلف «توجیه و حفاظت»، «اطلاعات»،

این طرفها؟! اینجا چه کار می کنید؟! او گفته بود: برای گرفتن گواهی عدم تحت تعقیب به دادستانی آمده ام. کوچویی هم گفته بود: عجب! بیا برویم تا خودم برایت گواهی بگیرم. به این ترتیب کمالی توسط دادستانی بازداشت شد.»

او پس از بازجویی، بازپرسی و محاکمه و به دلیل جنایتهایش در ساواک و کمیته مشترک ضدخرابکاری در حق مبارزین به اعدام محکوم گردید. او در بازجویی، بخشی از اسرار درونی کمیته مشترک را فاش ساخت. متن اعترافات مهم کمالی، برگرفته از بازجوییهای وی بدین شرح است:

س - با توجه به اینکه برای ما محرز است که بعد از انقلاب شما ارتباطاتی با نیروهای وابسته به رژیم داشته‌اید، کلیه اطلاعات خود را مشروحاً از زمانی که ساواک منحل شد، راجع به وابستگیان رژیم بنویسید؟

ج - بسم الله الرحمن الرحيم. من در سال ۵۲ از ساواک تهران به کمیته مشترک ضدخرابکاری که تازه در شهر بانی تشکیل شده بود، مأمور شدم. ضمن انجام کارهای دفتری به دستور عضدی، که رئیس اداره و معاون کمیته، سر تپ سجده‌ای<sup>۷</sup> از افراد متفرقه بازجویی می‌کردم و به دستور عضدی هنگامی که حسینی<sup>۸</sup> نبود، با سایر بازجویان، دستگیر شدگان را شکنجه می‌کردیم. در سال ۵۳ کمیته به شکل اداره درآمده بود و از چند بخش تشکیل شده بود که رؤسای بخشها عبارت بودند از قسمتی به منوچهری (وظیفه خواه)، انصاری و رسولی و موسوی. معاون اداره شخصی بود به نام همایون کاویانی با نام مستعار کاوه. این مسئول درگیریها بود و هر محل درگیری صورت می‌گرفت کاوه آن محل را وسیله مأمورین محاصره می‌کرد. کمالینکه در محاصره حمید اشرف<sup>۹</sup> با ده نفر دیگر در ساختمانی نزدیک مهرآباد تجمع کرده بودند دست داشت و این عده ده نفری کشته شدند. هنگام انقلاب که هنوز انقلاب صورت نگرفته بود کلیه بازجویان را خواستند و گفتند هر کس مایل است گذرنامه برایش می‌گیرم و مبلغ صد تومان یا هشتاد تومان پول داده می‌شود که به خارج از کشور بروند. در نتیجه پانزده نفر یا کمتر گذرنامه گرفته و به انگلستان رفتند و چون انگلستان به آنها راه نداده بود به فرانسه رفتند. مدت پانزده روز در آنجا بودند و بعد به ایران مراجعت کردند. ولی وظیفه خواه معروف به منوچهری<sup>۱۰</sup> که دو فرزندش در انگلستان بود بدون خدا حافظی از سایرین به انگلستان می‌رود و بقیه که عبارت بودند از انصاری، رسولی، احمد نیکخواه، احمد کمالی، ذوالقدر معروف به افشار و عده دیگری که اسامیشان را فعلاً فراموش کرده‌ام و چون در آن موقع من با عده دیگری که از اداره سوم آمده بودند در باغشاه بودیم و افرادی که فرمانداری دستگیر می‌کرد اگر افراد متواری شده و یا شناخته شده در میان دستگیر شدگان نبود آنها را آزاد می‌کردیم فقط به این خاطر بود که افراد وابسته به گروهها

ناحیه پا و اعصاب)، شاپور خوشبختیان (از ناحیه اعصاب) و ... معلول و یا دچار ناراحتیهای دائمی شدند.

فرح الله سیفی کمانگر معروف به کمالی، از جمله بازجویان و شکنجه‌گران کمیته مشترک ضدخرابکاری است که پس از بازنشسته شدن از ارتش، با انگیزه‌های مادی و ارتقای پایگاه اجتماعی به خدمت ساواک درآمد. او با تشکیل کمیته مشترک به آنجا منتقل شد.

خانم اختر رودباری<sup>۲</sup> از مبارزان و فعالان سیاسی که در سال ۱۳۵۶ مدتی را در بازداشتگاه کمیته مشترک زندانی بوده است درباره کمالی چنین گفته است: «کمالی از رکن دو ارتش به کمیته مشترک آمده بود. نوع برخوردش و خشونتش بدتر از رسولی بود. خیلی عصبی با متهمین برخورد می‌کرد.»<sup>۳</sup>

آقای عزت الله شاهی نیز از کمالی چنین یاد می‌کند: «بازجوی اول من کمالی، از بازجویهای با سابقه و قدیمی و از آن پوست کلفت‌هایش بود. به نظرم کُرد و اهل تسنن بود. خیلی هم به من حساسیت نشان می‌داد... کمالی آدمی عصبی بود و هنگام بازجویی خیلی اذیت و شکنجه می‌کرد و همیشه هم در میانه راه خسته می‌شد و ادامه کار را به دیگری می‌سپرد. خودش بیش از یک ساعت نمی‌توانست باز زندانی و برود، حرف بزند و شکنجه کند.»<sup>۴</sup>

لطف الله میثمی نیز در کتاب خاطراتش از شلاق‌زدنهای کمالی یاد کرده است.<sup>۵</sup> کمالی با تمام خوش خدمتیهایش به رژیم شاه و قساوتی که در حق زندانیان روا می‌داشت، نتوانست محل اعتنای رژیم شاه قرار گیرد. با پیروزی انقلاب اسلامی، برخی بازجویان و عوامل رژیم دستگیر و برخی نیز موفق به فرار از کشور شدند. اما کمالی از آن دست آدمهایی بود که در داخل کشور متواری شد و مدتی را در شمال مخفی گردید و به جمعی از عوامل امنیتی - اطلاعاتی رژیم شاه پیوست که در صدد بودند با انسجام و تشکیل گروهی به فعالیت براندازی علیه جمهوری اسلامی بپردازند. پس از مدت کوتاهی کمالی از این گروه طرد شد و یا امیدش را به آنها از دست داد. چون گذرنامه نداشت موفق به خروج از کشور نیز نشد، لذا هنگامی که انگاشت آنها از آسیاب انقلاب افتاده است و کسی علیه او بر نخواهد خاست، در ۲۰ آذر ۱۳۵۸ به دادگاه انقلاب مراجعه کرد و دستگیر شد.

عزت الله شاهی می‌گوید: «کمالی پس از اینکه فکر کرد اوضاع آرام شده، برای دریافت حقوق معوقه‌اش به نخست‌وزیری مراجعه کرد، در آنجا به او گفتند بنابر بخشنامه دولت موقت، باید گواهی عدم تحت تعقیب از دادستانی ارائه کند. لذا چند بار به دادستانی مراجعه کرد. درخواست او به دلیل تحقیق و بررسی پرونده‌اش به تأخیر افتاد تا اینکه بار سوم یا چهارم بود که شهید کوچویی<sup>۶</sup> او را در محوطه زندان اوین دید و از آنجا که قبلاً بازجویی بوده او را شناخت و پرسید: آقای کمالی از

توسط این شخص بازجویی شده و بعد همین شخص مدیر کل اداره چهارم ساواک شد و اکنون به طور یقین همراه همایون کاویانی و جلیل اصفهانی<sup>۱۸</sup> و آرموده و فرزاد و ازغندی و میرفخرایی و سرهنگ ۲ آیرم می باشد و این افراد حتماً در تهران هستند و در انفجارات اخیر که در تهران رخ داده، دست دارند و به طور یقین کسانی دیگر همراه این عده هستند. شخص دیگری بود به نام شادی که گارد چتر باز بود و در بازجویی شرکت می کرد و خیلی آدم فعالی بود و حتی یک روز [به] شخصی دست بند قیانی می زند و یادش می رود باز کند و به منزل می رود و موقعی که بر می گردد آن شخص مرده بوده است.

شخص دیگری به نام رسولی<sup>۱۹</sup> که همه کاره عضدی بود. فردی را در زندان قصر به کمیته می آورد. آن شخص گویا افسر ارتش بوده و به اتهام توده‌ای بودن محکوم شده بود. رسولی او را به کمیته آورده بود برای تحقیقات. آن شخص که گویا اسمش رزمجو بوده به هنگام تحقیقات که رسولی خوابیده بود با قرص خودکشی می کند. دو نفر امریکایی مرتباً به کمیته می آمدند و با رئیس کمیته و عضدی در حضور جلیل اصفهانی ملاقات می کردند و به طور حتم درباره شکنجه دستگیر شدگان دستوراتی می دادند] و حتی به طور حتم وسایل شکنجه‌ای که جلیل اصفهانی تهیه کرده بود با دستور این دو نفر امریکایی انجام می گرفته است. و به طوری که جلیل تعریف می کرد این دو نفر امریکایی وابسته به سازمان اطلاعات امریکا بوده‌اند. محل این اداره در خیابان جلالی ... رو به روی سر رشته داری ارتش می باشد. چند روز قبل از انقلاب که کارمندان ساواک در مهران جمع بودند آن طوری که شنیده می شد طرح همایون کاویانی و جلیل اصفهانی و سرهنگ آیرم [را] که این اواخر رئیس کمیته شده بود، در میان کارمندان جوان تبلیغ می کردند که عده‌ای که جوان هستند و زن و بچه ندارند دور خود جمع کرده و دست به خرابکاری بزنند و یقین دارم این طرح [را] اجرا کرده‌اند و انفجارات اخیر به دست این عده بی وطن انجام گرفته است و چند روز، قبل [از پیروزی] انقلاب سرهنگ آیرم در اتاق خودش رو کرد به کاویانی و جلیل اصفهانی اظهار داشت: آیا کمانگر می تواند در طرح ما شرکت کند؟ کاویانی جواب داد ایشان دیگر پیر شده و زن و بچه دار است ما کسانی را باید آماده کنیم که جوان باشند و علاقه خانوادگی نداشته باشند و چون برای دستگیری من به منزل آمده بودند لذا از ترس دستگیری از تهران به شمال رفتم و در منزل شخصی به نام دراج در دو جمان منزل رفتم و تا روز ۵۸/۹/۱۹ در آنجا بودم و بعد روز ۵۸/۹/۲۰ در اوین حاضر [شدم] و خود را معرفی نمودم. برای اینکه من به حکومت اسلامی معتقد بوده و هیچ نوع حکومتی [را] بهتر از حکومت اسلامی نمی دانم و باید عرض کنم کلیه بازجویان کمیته از جمله خود من متهمین را شکنجه می کردیم. اگر یک بازجو نسبت به متهم محبت می کرد عضدی او را شدیداً تنبیه می کرد و حتی هر وقت ثابتی<sup>۲۰</sup> به کمیته می آمد عضدی داخل حیاط

شناخته شوند. در همان موقع همایون کاویانی که معاون عضدی<sup>۱۱</sup> بود و عضدی خودش از کشور خارج شده بود و کاویانی به طور موقت کمیته را اداره می کرد به من گفت اگر می خواهید از کشور خارج شوید عکس خود را بیاورید که گذرنامه برایت بگیرم. من به نظر خودم، خود را گناهکار نمی دانستم و زن و بچه داشتم و خیلی زندگی شان خوب نبود، قبول نکردم. در همین موقع کمیته منحل شد و تمام کارمندان و من در مهران<sup>۱۲</sup> جمع شدیم. در آنجا کاویانی اظهار داشت: انقلاب شده و من به اتفاق جلیل و ازغندی و آیرم و آرموده تمام وسایل را آماده کرده‌ام و به کوه خواهیم رفت. هر کس می تواند زن و بچه ندارد با ما بیاید. هنوز کارمندان ساواک متفرق نشده بودند. رئیس ساواک سخن رانی کرد و گفت ساواک منحل نمی شود قرار است عده‌ای از کارمندان بازنشسته شوند. یک اداره دیگری به نام سازمان ملی تشکیل می شود. در همان موقع در میان کارمندان شایع شده بود که پالیزبان در مرز عراق و ایران عده‌ای را دور خود جمع کرده و سرباز مزدور گرفته و هر کس می تواند به آنجا برود هم پول بگیرد و هم علیه این حکومت قیام کند. من به طور حتم می دانم همایون کاویانی، جلیل اصفهانی، ازغندی معروف به منوچهری،<sup>۱۳</sup> آرموده، سرهنگ دوم آیرم، میرفخرایی معروف به سعیدی، رسولی و عده دیگری که متواری هستند یا در کردستان و یا نزد پالیزبان هستند و [اگر] جلیل اصفهانی در تهران باشد صد در صد در انفجارات تهران که اخیراً به وقوع پیوسته دست دارد زیرا این شخص فردی است که در ساختن بمب و مواد منفجره استاد است و اگر در تهران باشد، عده‌ای را دور خود جمع کرده و مشغول توطئه علیه رژیم می باشد و منزل همایون کاویانی که آپارتمان می باشد به طوری که خودش می گفت، نزدیک خیابان میرداماد در حوالی پمپ بنزین می باشد. البته این شخص دو برادر دارد یکی سرهنگ در عباس آباد کار می کرد و دیگری در شهر بانی کار می کند. یکی دیگر از این افراد که همیشه با جلیل اصفهانی و ازغندی و کاوه و سرهنگ آیرم بود به نام فرزاد معروف به دکتر جوان<sup>۱۴</sup> بود. این شخص بیشتر کارها که به دستور ثابتی صورت می گرفت این دکتر جوانی [جوان]، انجام می داد. کسی بود که هم در ساواک تهران معاون بود و [هم] در کمیته مشترک ضد خرابکاری معاون بود. و برادر این شخص در اداره هشتم کار می کرد و قبلاً هم در دستگیری گروههای فداییان خلق و مجاهدین در اوین دست داشت و اکبپهایی در فرمان او عمل می کردند و در کشتار نه نفری هم دست داشت.<sup>۱۵</sup> به طور کلی شخصی بود [که] مورد اطمینان پرویز ثابتی بود و هر کار که ثابتی دستور می داد اجرا می کرد و در آدم کشی شرکت می کرد و حتی در جریان بختیار دست داشت و زیر نظر او عملیات ترور بختیار صورت گرفت. یکی دیگر از این افراد شخصی بود به نام شهاب،<sup>۱۶</sup> آجودان مقدم بود و در جریان ۲۱ فروردین که به شاه خائن سوء قصد شد دست داشت؛<sup>۱۷</sup> یعنی کلیه دستگیر شدگان



فرج الله سیفی کمانگر معروف به کمالی

ناحیه آنان است. جلیل اصفهانی آن طوری که خودش می گفت خانه اش در شمیران می باشد و گویا این اواخر ازدواج کرده بود. این عده که معرفی کردم عبارت اند از همایون کاویانی معروف به کاوه جلیل اصفهانی معروف به مهندس، سرهنگ ۲ آیرم (هرمز)، فرزند معروف به دکتر جوان، شهاب، میرفخرایی معروف به سعیدی، رسولی و به احتمال قوی شخصی به نام انصاری. باید به عرض برسانم این عده به طور حتم عده ای دیگر از کارمندان جوان را دور خود جمع کرده و از طریق تبریز و مهاباد با حزب دمکرات کردستان ارتباط دارند. زیرا فرزند و شهاب

۲۰۱

هر دو تبریزی [هستند] و به آن منطقه آشنایی کامل دارند. شخص دیگری به نام آزموده، سرلشکر آزموده<sup>۲۴</sup> با این عده می باشد. زیرا چند روز قبل از انقلاب همیشه در دفتر سرهنگ آیرم بود که جلیل اصفهانی و همایون کاویانی نیز در آن دفتر بودند و درباره طرح صحبت می کردند و باز هم عرض می کنم افراد واحد اجراییه که از افسران شهربانی تشکیل شده بود و اکنون متواری هستند به احتمال زیاد با افراد فوق الذکر در ارتباط هستند و این افراد دست از فعالیت نخواهند کشید زیرا درجه، مقام، شغل و ثروت خود را از دست داده اند و قصد دارند به کلیه ساواکها به طور سری ابلاغ شده بود [کنند]. بنابراین خود ساواکها نیز اجازه شکنجه داشتند کمالینکه در چند شهرستان از جمله شیراز، مشهد، تبریز، اصفهان کمیته تشکیل شده بود و رئیس کمیته هر شهرستان رئیس ساواک آن شهرستان و مسئول اجرایی از اطلاعات شهربانی بود و بیشتر دستگیریه و سیله شهربانی انجام می گرفت و رئیس اجرایی شهربانی شیراز یک سرگرد بود و در همدان، کرمانشاه و کرمان و زاهدان مدتی کمیته تشکیل شده بود. مسئله ای که یادم آمد روزی پرویز ثابتی به همایون کاویانی دستور می دهد که به دانشگاه آریامهر صنعتی<sup>۲۵</sup> برود و شخصی را دستگیر کند. در نتیجه کاویانی به دانشگاه رفته و آن شخص را دستگیر می کند ولی در بیرون دانشگاه از دست کاویانی فرار می کند. در نتیجه او را با تیر می زند بعد او را به بیمارستان می رسانند ولی در بیمارستان آن شخص فوت می کند. جلیل اصفهانی زمانی که در ارتش بوده محافظ وابسته نظامی در کشور

می شد و با صدای بلند داد می زد بازجوها مگر مرده هستند که صدایشان در نمی آید. داد بزنید فحاشی کنید آقا خوشش می آید و بارها در جمع کلیه کارمندان کمیته اظهار می داشت هر وقت آقا یعنی پرویز ثابتی به کمیته می آید متهم را بیاورید به داخل اتاق و بزنید و فحاشی کنید با صدای بلند که آقا بشنود. خلاصه وضعی به وجود آورده بودند که هر کس بیشتر فحاشی کند و متهم را اذیت کند، به همان اندازه نزد عضدی و سایر مقامات از جمله عطارپور معروف به حسین زاده<sup>۲۱</sup>، پرویز ثابتی و رئیس کمیته و عضدی بیشتر قدر و منزلت داشتند و از سال ۵۳ نیز کمیته اداره شده بود و هر بازجو برای اینکه رئیس بخش شود و یا رئیس دایره شود بیشتر متهمین را اذیت می کردند رسولی که یک کارمند مقام ۲ بود، رئیس دایره شد و وظیفه خواه معروف به منوچهری که سوابق بدی در ساواک رشت پیدا کرده بود ولی در اثر خوش خدمتی و اذیت کردن بیش از اندازه متهمین و با اینکه مقامش از سایرین کمتر بود، رئیس بخش شد و به کارهای مجاهدین خلق رسیدگی می کرد و چند نفر کارمند داشت که از خودش بدتر بودند از جمله محمدی<sup>۲۲</sup> نامی که اسمش گویا عالیخانی بود. یکی دیگر از بازجویان وی به نام رضایی و رئیس دایره یکی بود به نام آقایی. در مورد خودم باید به عرض برسانم چون من بدون مقام بودم و درجه دار بازنشسته ارتش بودم چه شکنجه می کردم و چه شکنجه نمی کردم از نظر عضدی یکسان بود. زیرا شغل من سازماناً کارمند دفتری بود. رئیسی بخش و یا رئیسی دایره به من نمی دادند. فقط یک حمالی بودم که برای رژیم طاغوت کار می کردم و بدون پاداش و هر چه می توانستند از من بدبخت کاری می کشیدند ولی پول، شغل و مقام مال کارمندان خودشان بود. در مورد رفتن من به شیراز؛ من در اختیار سرتیپ سیاحتگر و کارمند با مقام، هوشنگ قبادی بودم و به اتفاق این دو نفر به این مأموریت رفتم و ابتدا پرونده دستگیر شدگان بررسی شد و بعد بازجویی کردیم.

۲۰۰

البته با کمک کارمندان ساواک شیراز و به دستور سیاحتگر دستگیر شدگان، آنهایی که ساواک شیراز می گفتند مهم است، شکنجه می شدند. یک روز رئیس ساواک شیراز که یک سرهنگ بود که فعلاً فراموش کرده ام سرتیپ سیاحتگر، قبادی و من [را] به دفتر خود احضار کرد و گفت یک نفر از متهمین به وسیله سیانور خودکشی کرده و جنازه او را وسیله آمبولانس به تهران حمل کرده ایم و اکنون فکر می کنم این شخص همان مرحوم دیباج<sup>۲۳</sup> باشد و بقیه متهمین هر کدام شکنجه شده بودند و باید عرض کنم شاه به ساواک دستور داده بود آنهایی که علیه رژیم فعالیت می کنند باید با شکنجه از آنها اعتراف گرفته شود و این دستور از طریق ساواک مرکز و تعلیم و آموزش بمب سازی و تیراندازی به پرسنل ضداطلاعات می داد و من یقین دارم این شخص یعنی جلیل اصفهانی از تهران خارج نشده و این انفجارات از ناحیه او می باشد و به طور حتم عده ای از کارمندان جوان ساواک که دور آن عده که قبلاً معرفی کردم جمع شده اند و این خرابکاریها از





را پیدا کنید و این دستور را ثابتی به عضدی داده بود. در نتیجه هر کس را به کمیته می آوردند حتی اگر یک اعلامیه خوانده بود شکنجه می کردند. بنابراین من نیز از این قاعده مستثنی نبودم منتها کارمندان رسمی ساواک که شکنجه می کردند پادشاه می گرفتند، مقام می گرفتند و تمام مزایا مال آنها بود ولی بدبختی غم و اندوه مال من بود. خلاصه طوری در آن سازمان لعنتی گیر کرده بودم [که] نه اجازه می دادند بروم و نه مرا به قسمت اصلی خود ساواک تهران منتقل می کردند و این عضدی بی دین و ضد بشر هر وقت بازجوها کار نداشتند می گفت بروید توی شهر و درب منازل را بزنید و چریک پیدا کنید و اگر در یک منزل را زدی و چریک بود تیراندازی خواهند کرد. آن وقت ما خواهیم فهمید که در آن منزل چریک هست. این عضدی بی دین و ضدبشر در اثر این خوش خدمتیا به همه چیز رسید و رئیس اداره شد و در سمنان گاوداری تأسیس کرد و میلیونها خرج کرده است. این فرد وسیله منابعی که در اختیارش بود و با رسولی مرتباً گروه درست می کردند و یک عده ساده لوح را گول می زدند به نام کمونیست و بعد ضربت می زدند و آنها را دستگیر می کردند و چون هیچ گونه مدارکی از آنها موجود نبود به زور و شکنجه اعتراف می کردند که ما عضو گروه کمونیستی هستیم و تمام این گروهها که تشکیل می شد به دستور عضدی و رسولی و پرویز ثابتی و با همکاری منابعی که در اختیار داشتند به وجود می آمد و وقتی دستگیر می شدند پادشاه می گرفتند و نشان می گرفتند و افتخار هم می کردند و در سال ۵۷ گروهی کمونیستی که به دستور خودشان تشکیل شده بود دستگیر کردند و چون اغلبشان فامیل یکی از منابع بود آزاد کردند ولی عده ای از آنان که پارتی نداشتند در زندان ماندند ولی این عده چون بعد از آمدن هیئت صلیب سرخ به تهران دستگیر شده بودند شکنجه نشدند ولی در زندان بودند تا اینکه انقلاب شد و همگی از زندان آزاد شدند. خلاصه هر چه از جنایت رژیم طاغوتی شاه خائن بگویم کم گفته ایم و این خائن پست در سخن رانیهای خود همیشه به این موضوع اشاره می کرد که ایران وابسته به هیچ دولتی و یا ابرقدرتی نیست ولی با پیروزی انقلاب اسلامی ایران به رهبری پیشوای بزرگوار امام خمینی صورت گرفت، پرده ها بالا رفت و معلوم گردید شاه خائن سرسپرده و دست نشانده امریکایی [جنایت کار بوده و بدون اجازه امریکا حتی اجازه آب خوردن هم نداشته و تمام آن یاهو گویها دروغ محض بوده است و سرانجام مثل موش دمش را گرفتند و از کشور بیرونش کردند و از طرفی قبل از آمدن صلیب سرخها به ایران آشکارا دستور داده بود که افراد دستگیر شده شدیداً شکنجه شوند و به تمام ساواکها نیز ابلاغ گردید ولی بعد از اینکه کارتر دستور داده باید در ایران آزادی باشد و هیئت صلیب سرخ به ایران آمدند، شاه خائن دستور داده کسی حق ندارد فردی را شکنجه کند و شکنجه کردن در ایران ممنوع است و این موضوع روشن می سازد که شاه خائن بدون اجازه کارتر نمی توانسته کاری انجام دهد و هر چه

اردن و لبنان بوده و به دستور سازمان اطلاعات اردن در جنگ با فلسطین شرکت داشته محل اردوگاه فلسطین را با بمب منفجر کرده است و حتی روزنامه ای به زبان انگلیسی نشان می داد و می گفت از طریق الفتح محاکمه غیبی شده و محکوم به اعدام شده است و این موضوع را در هر جا که چند نفر کارمند بودند تعریف می کرد. این شخص در ساختن بمب و تیراندازی مهارت فوق العاده دارد و چند نفر از ارتش و شهربانی و ژاندارمری در کلاس تعلیمات مواد منفجره که جلیل در کمیته تشکیل داده بود شرکت می کردند و حتی به ضداطلاعات ارتش می رفت تا به نحوی عقده خود را از راه خرابکاری و خیانت به وطن خالی کنند با اینکه می دانند مشت به سندان کوبیدن است و هیچ نوع حکومتی مثل حکومت اسلامی در دنیا نیست و اگر خدای ناکرده حکومت کمونیستی در کشور برقرار می گردید یک نفر زنده باقی نمی ماند و در مدت زندانی که در سلول بوده ام با افراد کمونیست هم اتاق بوده ام و یا شنیده ام مراشان آدم کشی است و علناً در شعارها شنیده می شد. همان طوری که قبلاً عرض کردم من در سازمان امنیت این ساواک یک حمال بدبخت بودم که در هر شهرستانی که عده ای دستگیر می شدند و کارمند برای ... می خواستند چون من شغل مهمی نداشتم و فوق العاده دریافت نمی کردم مرا به آن مأموریت می فرستادند که جواب ساواک مربوطه [را] داده باشند. مثلاً کرمان، بروجرد مأموریت رفتم. در کرمان عده ای را دستگیر کرده بودند به اتهام آتش زدن مشروب فروشی. وقتی من رسیدم آنجا عده ای شکنجه شده بودند. رئیس ساواک محل آرشام بود و در دستگیری آن عده اطلاعات شهربانی کرمان نیز شرکت داشته بود و در بروجرد عده ای به اتهام رفتن به کوه دستگیر شده بودند من به اتفاق یکی از کارمندان اداره بودم، به بروجرد رفتم. سرگرد شفیعی رئیس ساواک بود چون فعالیت حاد نداشتند بدون اینکه کسی را شکنجه بکنم روی هر پرونده گزارش نوشتیم و تقاضا کردیم این عده آزاد شوند و بعد به تهران مراجعت کردیم. مأموریت ما دو نفر حدود یک هفته طول کشید ولی بعدها شنیدم ساواک خرم آباد اجازه نداده بود که آن عده از زندان آزاد شوند. زیرا گزارشات خلافی در مورد فعالیت آن عده به مرکز داده بودند و مسئله را مهم جلوه داده بودند. روی این اصل جرئت نمی کردند به مرکز گزارش کنند که فعالیت خرابکاری در بین نبوده است. روی این اصل آن عده مدتها در زندان بدون گناه باقی ماندند. خلاصه کلیه بازجویان کمیته از جمله من در شکنجه افراد شرکت می کردیم البته شکنجه وسیله حسینی انجام می گرفت و بازجو بالای سر متهم می ایستاد و از متهم سؤال می کرد و هر وقت متهم اظهار می داشت می گویم، باز می کردند و می نوشت. در هر صورت کمیته [در] به دستور شاه خائن وضعی به وجود آورده بودند هر کس را دستگیر می کردند بدون شکنجه نبود و علناً پرویز ثابتی در کمیسوینها اظهار می داشت دستور شاه است باید بزنید و اعتراف بگیرید و ریشه این خرابکاری

کارتر دستور می‌داده همان اجرا می‌شده است. من [و] امثال من کورکورانه و ندانسته برای استحکام پایه‌های تخت سلطنتش جان فشانی می‌کردیم و فکر می‌کردیم یک مشت یاوه‌گوییهای شاه که در حضور یک مشت افسر وابسته به خود ایراد می‌کرد تمام و کمال حقیقت دارد و ایران وابسته به کشوری نیست ولی بعد از پیروزی انقلاب همه چیز به خوبی روشن شد و دانستیم در این مدت مقاصد شوم آمریکا را انجام داده‌ایم و پی بردیم خدمت من و امثال من در راه آبادانی کشور و در راه هدف ملت نبوده است ولی افسوس که دیر از خواب خرگوشی بیدار شدیم. مسئله دیگری که یاد آمد و با جلیل اصفهانی در ارتباط بودند. روزی که وحید افراخته<sup>۲۶</sup> را دستگیر کردند مقدار زیادی وسایل انفجاری و مواد منفجره به دست آمده بود. این دو نفر برای بررسی این وسایل به کمیته آمده بودند و من دیدم مقدار زیادی از وسایل مزبور را با خود بردند و بعدها از جلیل اصفهانی شنیدم آن دو نفر متخصص درست کردن بمب هستند و آن وسایل را برای ساختن بمب بردند و به احتمال زیاد این دو نفر نحوه شکنجه را رهبری می‌کردند. جلیل اصفهانی و عضدی، حسینی را احضار می‌کردند. و این را هم عرض کنم در ابتدای تشکیل ساواک تا این اواخر از آمریکا و اسرائیل برای بازدید به ساواک می‌آمدند و حتی در اداره پنجم بعضی از اسرائیلیها شاغل بودند و قسمت مخابرات را اداره می‌کردند. موضوع دیگری که به یاد آمد این بود هر وقت افرادی که فعالیت ساده داشتند و جرم آنها پخش اعلامیه و یا خواندن یک جزوه بود وقتی گزارش آزادی آنها نزد عضدی می‌رفت ذیل گزارش فحشهای رکیک به بازجویان می‌داد و می‌گفت این افراد اطلاعاتشان را نداده‌اند چرا تقاضای آزادی کرده‌اید و آن فردی هم که بنا بود آزاد شود می‌گفت بایستی شش ماه در داخل زندان همکاری کند. آن وقت اگر صداقت او ثابت شد گزارش آزادی او را بنویسید و مرتباً [با] این قبیل گزارشات که برای آزادی نوشته می‌شد موافقت نمی‌کرد و حتی اهانت هم می‌کرد و می‌گفت حتماً پول گرفته‌اید و یا شما هم مرام و هم عقیده او هستی. خلاصه به نحوی یک وصله به بازجویان می‌چسباند ولی هر وقت خودش می‌خواست کسی را آزاد کند بدون اینکه از رئیس کمیته اجازه بگیرد، آزادش می‌کرد و پشت گرمی عضدی به پرویز ثابتی بود. همان طوری که قبلاً اشاره کردم به دستور شاه خائن و سرسپرده بیگانه کمیته مشترک ضد خرابکاری به اصطلاح خودشان تشکیل دادند به منظور مبارزه با مجاهدین که می‌خواستند کشور خود را از زیر یوغ استعمار خارج سازند، کمیته را تشکیل دادند. به دستور شاه در محیط کمیته طوری خفقان ایجاد کردند و آتش روشن کردند که خشک و تر با هم سوخت یعنی وضعی را در کمیته به وجود آوردند که گناهکار و بی‌گناه در امان نبود و هر کس وارد آن خراب شده می‌شد شکنجه می‌گردید و اغلب مشاهده می‌شد بعضی از افراد شکنجه شده بودند بعد معلوم می‌شد که بی‌گناه هستند و چاره نداشتند مگر اینکه مدتی معالجه کنند تا پایشان

خوب شود، آن گاه آزاد شود. تمام این کارها به دستور ثابتی و عضدی صورت می‌گرفت. البته سایر بازجویان نیز شکنجه می‌کردند. بعد از بازجویی اولیه و باید عرض کنم افرادی که در جلسه دادگاه حاضر شدند و مرا می‌شناختند که اظهار داشتند شکنجه شده‌اند همگی درست بوده البته وسیله حسینی صورت گرفته و من هم بالای سرشان بوده ولی خدا را شاهد می‌گیرم میثمی<sup>۲۷</sup> شکنجه نشد برای اینکه مدت دو ماه در بیمارستان شهربانی بوده وقتی به کمیته آوردند اطلاعاتش کهنه شده بود و قرار نداشت و از طرفی خانه امن تخلیه شده بود و چون چشم نداشت دست نداشت قابل ترحم بود و به علاوه بخش وظیفه‌خواه معروف به منوچهری بود. من به دستور عضدی به عنوان کمک از میثمی بازجویی کردم ولی در جلسه دادگاه علیه من شکایت کرد ولی بقیه افراد خواه من شلاق زده باشم و خواه شلاق نزده باشم چون بالای سر آنها بوده‌ام و بازجوی آنان بوده‌ام نمی‌توان خود را بی‌گناه دانست در هر صورت در شکنجه این افراد دست داشته‌ام و خود را گناهکار می‌دانم و حاضریم چه در تلویزیون و چه در حضور یک یکن آن افراد عذرخواهی کرده و در پیشگاه ملت ایران تقاضای عفو و بخشش نمایم. خلاصه [از] رژیم که پادشاهش غلام حلقه به گوش خارجی باشد و کشوری که به امر و نهی یک کشور خارجی اداره شود بیش از این نباید توقع داشت منتها رئیس کشور که همان شاه خائن و سرسپرده بیگانه باشد خودش فرار کند دیگر وضع بقیه افراد معلوم است چه خواهد بود. ولی افسوس که به ماهیت این خائن دیر پی بردیم و این خائن کشور را فروخته بود و من و امثال من بدون جهت و بدون اینکه بدانیم در پشت پرده چه خبر است صدای جاوید شاه سر می‌دادیم. من و امثال [من] برای یک لقمه نان که شکم زن و فرزندان خود را سیر کنیم شب و روز کمر بسته یک خائن بودیم ولی خودش با برادران و خواهرانش هستی ملت را به چپاول برد و اکنون او در سایه رحمت بی‌پایان اربابش کارتر با پول این ملت در ناز و نعمت است من و امثال من باید در گوشه زندان باشیم. البته نمی‌شود گفت در ابتدا من و امثال من مقصر بوده‌ایم بلکه این رژیم طاغوتی بود که با سر و صدای توخالی ما را شستشوی مغزی داده بودند جز کلمه شاه چیزی به ما یاد ندادند جز صدای شاهنشاه آریامهر چیزی نمی‌شنیدیم روی همین اصل تبلیغات دروغین، من و امثال من کورکورانه به بیراهه می‌رفتیم و به خاطر آریامهر یعنی خالی از مهر دست به هر جنایی بزنیم که او با اربابش کارتر خوش باشد. اگر به خاطر این خائن نبود و به خاطر تبلیغات توخالی نبود چرا باید یک درجه دار بانزسته به این مصیبت گرفتار آید و حال اینکه زن و بچه این درجه‌دار برای نان شب محتاج هستند. خداوند بزرگ را سپاسگزارم که این رژیم طاغوتی از صحنه تاریخ محو و نابود گردید و حکومت اسلامی و عدل و داد اسلامی جایگزین آن رژیم طاغوتی گردید و از درگاه احدیت برقراری حکومت جمهوری اسلامی [را] خواسته و خواهانم.

## پانوشتها:

- ۱- علی اصغر بدیع زادگان به سال ۱۳۱۹ در اصفهان به دنیا آمد. با بورس تحصیلی به دانشکده فنی تهران راه یافت و در رشته مهندسی شیمی دانش آموخته شد. او از نیروهای فعال جبهه ملی و نهضت آزادی و از مؤسسين و اعضای مرکزیت سازمان مجاهدین خلق بود که در پنجم مهر ۱۳۵۰ دستگیر و در خرداد ۱۳۵۱ به جوخه اعدام سپرده شد.
- ۲- اختر رودباری (متولد ۱۳۳۳ - شهروزاد سمنان) فارغ التحصیل رشته زیست شناسی از دانش سرای عالی (دانشگاه تربیت معلم) است. او در ۱۳۵۴ به شاخه مذهبی سازمان مجاهدین خلق پیوست و در ۱۸ اردیبهشت ۱۳۵۶ به دلیل فعالیت در این سازمان دستگیر و تا دوم آذر ۱۳۵۷ در زندان بود.
- ۳- «مصاحبه با اختر رودباری»، آرشیو تاریخ شفاهی دفتر ادبیات انقلاب اسلامی، نوار شماره ۱۴.
- ۴- برای اطلاع مختصر از نحوه فعالیت سیاسی، مبارزات و حوادث مربوط به دستگیری، شکنجه و زندان عزت الله شاهی بنگرید به: «گزارش خاطره عزت شاهی»، فصل نامه مطالعات تاریخی، شه اول (زمستان ۱۳۸۲)، صص ۲۴۷-۲۸۴.
- ۵- میثمی، لطف الله، آنها که رفتند (خاطرات)، ج ۲، تهران، صمدیه، ۱۳۸۱، صص ۱۶ و ۲۲.
- ۶- محمد کوچویی در سال ۱۳۲۹ در حاجی آباد قم به دنیا آمد. به همراه خانواده به تهران آمد و تا کلاس ششم ابتدایی تحصیل کرد. سپس به آلبوم سازی روی آورد و همزمان با شرکت در محافل و جلسات مذهبی به فعالیتهای سیاسی و مبارزاتی کشیده شد. دو بار دستگیری حدود چهار سال زندان در رژیم شاه را در کارنامه خود دارد. پس از پیروزی انقلاب اسلامی مسئولیت زندان اوین به وی محول شد. او در ۸ تیر ۱۳۶۰ به دست کاظم افجه ای که تحت تأثیر محمدرضا سعادت (از رهبران سازمان مجاهدین خلق) بود، ترور شد و به شهادت رسید.
- ۷- جلال سجده ای به سال ۱۳۰۶ در رشت به دنیا آمد. او پس از اخذ دانتنامه افسری مدتی در مناصب اطلاعاتی - امنیتی خدمت کرد و در سال ۱۳۴۶ به ساواک پیوست. ریاست ساواک زنجان و اصفهان در شمار مسئولیتهای وی است. سجده ای چهارمین و آخرین رئیس کمیته مشترک ضدخرابکاری بود که در ۱۳۵۷/۱/۱۶ بازنشسته شد. در دوران مدیریت سجده ای بر کمیته مشترک، به دلیل کمبود افسر و درجه داران شهربانی تعدادی از افسران و درجه داران تیپ نوهده به منظور سرپرستی و خدمت در اکیپهای گشتی به کمیته مشترک منتقل شدند. سجده ای در طی دوران خدمتش در ارتش، ساواک و کمیته مشترک بارها مورد تشویق قرار گرفت. او پس از پیروزی انقلاب اسلامی دستگیر، محاکمه و در ۱۳۶۰/۹/۳۰ اعدام شد.
- ۸- محمدعلی شعبانی معروف به «دکتر حسینی»، به سال ۱۳۰۲ در خمین به دنیا آمد. تا کلاس چهارم ابتدایی بیشتر درس نخواند. سپس وارد ارتش شد. در سال ۱۳۳۶ به ساواک منتقل شد. مدتی مدیر داخلی بازداشتگاه اوین بود. با تأسیس کمیته مشترک ضدخرابکاری در سال ۱۳۵۱ به آنجا منتقل شد و با نام مستعار دکتر حسینی به شکنجه و بازجویی زندانیان پرداخت. او را «دراکولا»، «هیولا» و «گوریل» خوانده اند که با قساوت تمام و به شدیدترین وجهی زندانیانش را تا سر حد مرگ شلاق می زد. او پس از پیروزی انقلاب اسلامی، در ۲۴ اسفند ۱۳۵۷ با شلیک گلوله ای به سرش خودکشی کرد و در ۱۳۵۸/۲/۲۱ در بهداری زندان قصر مرد.
- ۹- حمید اشرف، از رهبران سازمان چریکهای فدایی خلق، در تیر ۱۳۵۵ در درگیری خیابانی جان باخت.
- ۱۰- منوچهر وظیفه خواه معروف به «دکتر منوچهری» به سال ۱۳۱۹ متولد شد. تحصیلات او تا پایان ششم متوسطه در رشته ریاضی ذکر شده است. او نیز چون حسینی از شقی ترین و قسی القلب ترین شکنجه گران کمیته مشترک بود که تا اواخر بهمن ۱۳۵۷ شب و روز در خدمت رژیم شاه بود. در ۱۶ بهمن ۱۳۵۷ بازنشسته شد و به انگلستان گریخت.

## اعترافات یک بازجو

- ۱- محمدحسن ناصری معروف به «عضدی»، بازجو و سربازجو، فارغ التحصیل رشته حقوق از دانشگاه تهران که متخصص در پیچاندن دست زندانی و زدن سیلی بود. عضدی در تیرباران نه نفر از مبارزین در ۲۹ فروردین ماه ۱۳۵۴ در تپه های اوین مشارکت داشت. او پیش از پیروزی انقلاب اسلامی از کشور گریخت و اکنون در لس آنجلس امریکا مقیم و صاحب مغازه پارچه فروشی است.
- ۲- باغ مهرا ن که قبل از راه اندازی زندان اوین، ساواک زندانیان سیاسی را بویژه جاسوسان و معاونین عراقی را در آنجا نگه می داشت.
- ۳- منوچهر از غندی معروف به «منوچهری» (با منوچهری وظیفه خواه اشتباه نشود)، فردی بسیار قوی هیکل، خشن و بی باک بود که در درگیری و به شهادت رساندن سیدعلی اندرزگو مشارکت داشت.
- ۴- پرویز بهمن فرزند معروف به «دکتر جوان» اهل تبریز و از اعضای منضبط و کارآمد اداره کل سوم ساواک که بسیار مورد علاقه سپهد ناصر مقدم بود. او با تأسیس کمیته مشترک ضدخرابکاری به آنجا منتقل شد و رئیس اکیپ عملیاتی و هدایت کننده چند تیم بود. او مدتی نیز معاون ساواک تهران بود.
- ۵- در ۲۹ فروردین ۱۳۵۴ در نفر از اعضای سازمان مجاهدین خلق (کاظم ذوالانوار و مصطفی جوان خوشدل) و هفت نفر از اعضای سازمان چریکهای فدایی خلق (بیژن جزنی، عباس سورکی، حسن ضیاءظریفی، محمد چوپان زاده، احمد خلیل افشار، عزیز سرمدی و مشعوف کلانتری) به دست عوامل و مأموران امنیتی - اطلاعاتی رژیم شاه در تپه های اوین تیرباران شدند، اما دستگاه حاکمه فردای آن روز در جراید اعلام کرد که این نه تن هنگام فرار کشته شدند. این عمل رژیم در واقع نوعی انتقام گیری از گروههای مبارزی بود که در اسفند ۱۳۵۳ سرتیپ زندی پور (رئیس کمیته مشترک) را ترور کرده بودند.
- ۶- سیف الله شهاب از مأموران اداره کل سوم ساواک که همواره مورد علاقه و تشویق سپهد ناصر مقدم بود. او در سال ۱۳۴۴ به دلیل تصدی مسئولیت بخش قضایی ساواک در بازجوییهای متهمین حادثه کاخ مرمر حضور داشت و نماینده ساواک در این پرونده بود که تمامی مدارک مربوط را در اختیار داشت و در طول رسیدگی به ماجرا، گزارشهای مفصل و منظمی برای مقامات ساواک تهیه و ارسال می کرد. شهاب همچنین در اواخر دهه ۱۳۴۰ رئیس اداره دوم عملیات و بررسی اداره کل سوم (امنیت داخلی) ساواک بود.
- ۷- در ۲۱ فروردین ۱۳۴۴ رضا شمس آبادی (اهل کاشان) سرباز گارد شاهنشاهی در مقابل سرسرای کاخ مرمر به سوی محمدرضا پهلوی آتش گشود. در این ماجرا دو نفر از گارد شاهنشاهی؛ استوار بابائیان و استوار لشکری کشته و زاهدی باغبان کاخ زخمی شدند. شمس آبادی نیز به دست گروهان ساری اصلائی به شهادت رسید و در طرح ترور شاه ناکام ماند. ساری اصلائی قاتل رضا شمس آبادی پس از پیروزی انقلاب اسلامی دستگیر، محاکمه و اعدام شد.
- ۸- جلیل اسعدی اصفهانی معروف به بابک، از مأموران ساواک بود که با انتقال به کمیته مشترک ضدخرابکاری به بازجویی و شکنجه دستگیرشدگان مشغول شد. او در تیرباران نه نفر از مبارزین در تپه های اوین در ۲۹ فروردین ۱۳۵۴ مشارکت داشت.
- ۹- ناصر نوذری معروف به «دکتر رسولی» به سال ۱۳۱۹ در مسجد سلیمان به دنیا آمد. پس از پایان تحصیلات متوسطه جذب آموزش و پرورش اهواز شد و در پوشش دبیر ریاضیات مدت دوازده سال منبع ساواک در میان جدایی طلبان عرب خوزستان بود. سپس برای شرکت در تشکیل کمیته مشترک ضدخرابکاری به تهران آمد. و در آنجا به بازجویی کاملاً حرفه ای و متخصص مبدل شد. وی به اکثر روشهای متداول شکنجه و بازجویی مسلط بود. رسولی نیز در قتل نه نفر مبارز در تپه های اوین دخالت داشت. وی در هنگامه پیروزی انقلاب از کشور گریخت و اکنون در



فرانسه اقامت دارد.

۲۰- پرویز ثابتی به سال ۱۳۱۵ در سنگسر سمنان در خانواده‌ای بهایی به دنیا آمد. در کودکی به همراه خانواده به تهران آمد. در بهمن ۱۳۳۱ با معرفی ضرابی (مدیرکل ششم ساواک) به استخدام ساواک درآمد. او فارغ‌التحصیل رشته قضایی از دانشکده حقوق دانشگاه تهران و مسلط به زبان انگلیسی بود، در سال ۱۳۴۵ به ریاست «اداره یکم عملیات ضد براندازی» اداره کل سوم ساواک گمارده شد. در ۱۳۴۹ معاون دوم اداره کل سوم و در ۱۳۵۲ مدیرکل امنیت داخلی ساواک گردید. او در ۱۳۴۹ به خاطر شرکت در مصاحبه تلویزیونی - مطبوعاتی برای تشریح چگونگی قتل تیمور بختیار (اولین رئیس ساواک) به مقام امنیتی معروف شد. ثابتی توانست قبل از پیروزی انقلاب اسلامی از کشور بگریزد.

۲۱- رضا عطارپور معروف به «دکتر حسین زاده» بازجو و شکنجه‌گر ساواک، یکی از عوامل طراح و مجری عملیات تیرباران نه چریک و مجاهد در ۲۹ فروردین ۱۳۵۴ در تپه‌های اوین بود. عطارپور در دوره قائم مقامی سپهبد حسین فردوست در ساواک رشد کرد. فردوست او را به لحاظ فکری برتر از پرویز ثابتی می‌دانست. عطارپور بعدها به غیر از نایل آمدن به درجه «بازجوی کل» به ریاست اداره یکم عملیات و بررسی (مهم‌ترین تشکیلات) اداره کل سوم ساواک رسید. او نیز پیش از پیروزی انقلاب اسلامی از کشور گریخت و به اسرائیل رفت.

۲۲- محمد تفضلی معروف به «محمد خوشگله» از بازجویان قسی القلب و شقی کمیته مشترک بود.

۲۳- سیدرضا دیباج، دانشجوی سال چهارم رشته روان‌شناسی دانشگاه شیراز که در ۱۷ تیر ۱۳۵۱ در منزل دستگیر شد. او که به زندان شیراز تبعید شده بود در زیر شکنجه به شهادت رسید. ساواک در سال ۱۳۵۳ اعلام کرد که او خودکشی کرده است. لطف‌الله میثمی در خاطراتش نوشته است: «سیدرضا دیباج جوانی پاک و بی‌آلایش بود اما زیر زورنگ نبود، ساکت و محجوب، توانست در سال ۱۳۵۱ در زندان شیراز در زیر شکنجه‌های ساواک مقاومت کند و به شهادت برسد. بازجوی دیباج همان کمالی ساواکی بود، که بعد از انقلاب من در دادگاهش به عنوان شاهد حاضر شدم.» (آنها که رفتند، ص ۶۴).

۲۴- سپهبد حسین آزموده در ۱۲۸۷ به دنیا آمد. در ۱۳۳۰ سرتیپ شد. مصدق در دوره نخست وزیری اش حکم دادستانی ارتش را برای او صادر کرد اما او به بهانه نداشتن تحصیلات حقوقی از قبول آن سرباز زد ولی ریاست اداره مهندسی ارتش را در حکومت مصدق تا ۱۳۳۲ برعهده داشت. در هنگام محاکمه دکتر مصدق پس از کودتای ۲۸ مرداد به مصدق خیانت کرد و همو بود که کیفرخواست مصدق را قرائت کرد. پس از این عمل، مورد توجه محمدرضا پهلوی قرار گرفت و به درجه سرلشکری نایل آمد. مدیر روزنامه بامشاد او را «دراکولای ایران» و نورالدین الموتی وزیر دادگستری کابینه علی امینی نیز وی را «آیتمن ایران» خوانده‌اند. آزموده مردی لجوج، یک دنده، خودخواه و متظاهر به مذهب بود که هشت سال در پست دادستان و رئیس دادرسی ارتش قرار داشت. او پیش از پیروزی انقلاب از کشور گریخت و به اروپا رفت و در ۱۳۷۸ مرد.

۲۵- این دانشگاه پس از پیروزی انقلاب اسلامی به یاد مجید شریف واقفی (از اعضای سازمان مجاهدین خلق که در تصفیه درون گروهی شهید شد) به نام دانشگاه صنعتی شریف تغییر یافت.

۲۶- رحمان افراخته معروف به وحید افراخته از اعضای عملیاتی سازمان مجاهدین بود که در بمب‌گذاریهای بسیار، ترور ناموفق شعبان جعفری (بی‌مخ)، ترور درون گروهی مجید شریف واقفی و ترور ناکام مرتضی صمدیه لیاق (هر دو از مخالفین تغییر ایدئولوژی سازمان و گرایش آن به مارکسیسم بودند) و ترور دو مستشار نظامی امریکایی به نامهای «جک ترنویل» و «شفر جوینز» و... مستقیماً حضور و دخالت داشت. او در مرداد ۱۳۵۴ دستگیر شد و به

اعترافات یک بازجو

همکاری گسترده با مأموران رژیم پرداخت. با اعترافات وسیع او، مبارزان بسیاری دستگیر و زندانی شدند. وحید علی رغم تمام این خوش رقصی‌ها در ۱۳۵۴/۱/۳ اعدام شد.

۲۷- لطف‌الله میثمی به سال ۱۳۱۹ در اصفهان به دنیا آمد. در ۱۳۳۸ به دانشکده فنی دانشگاه تهران راه یافت. در ۱۳۴۲ در رشته مهندسی نفت فارغ‌التحصیل گردید. او از بهار ۱۳۴۸ به عضویت سازمان مجاهدین خلق درآمد و در ضربه ساواک به مجاهدین در شهریور ۱۳۵۰ دستگیر شد و دو سال در زندان به سر برد. پس از آزادی، فعالیتهای مبارزاتی اش را پی گرفت. او که در ۲۷ خرداد ۱۳۵۳ بر اثر انفجار بمب صوتی بک دستش از مچ قطع و دو چشمش نیز نابینا شد به دست مأمورین افتاد. او را ابتدا به بیمارستان و بعد به زندان بردند. او با پیروزی انقلاب اسلامی از زندان آزاد شد.



نگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
رتال جامع علوم انسانی